

## یونانیان و رومیان



نام کتاب : یونانیان و رومیان

یا

روی دیگر تاریخ

نویسنده : امیر مهدی بدیع

مترجم : احمد آرام

ناشر جلد اول : شرکت انتشار

ناشر جلد دوم : بنیاد فرهنگ ایران

«اروپا و آمریکا فرزندان و

نواده خودخواه آسا هستند :

فرزندان که هرگز به ارزشی

میراث دیرین خود پی نبرده اند.»

وبل دورانت

مشرق زمین ، که تحت تأثیر نیروهای

عشر و مقاصدی که بکار بردن این نیروها

دربی داشته ، اعتماد به نفس تاریخی خود

را از دست داده است ، فرهنگ کین و

انسان فرهنگی اش در آسائه سرگ و

نابودی است . در چنین زمانی ، هر قدم

کوچکی که در راه بازپختی حیات به  
فرهنگهای ملل شرق برداشته شود و  
دست کم گوشه ای از پرده ایهام و دروغهای  
شبه تاریخی را پاره کند ، قدم ارزشمندی  
است .

هیچ شکی نیست که ما به گذشته های  
فرهنگی خود با دیده تردید می نگرییم .  
این نوع نگرستن را در طول صدها سال  
به ما آموخته اند ، و بدتر از این ، تزیین  
کرده اند . و اکنون ، با اینکه ما  
جیانگردان را سر بلندانه به تخت جمشید  
دعوت میکنیم و به عوزه های خود فرا  
سخوانیم ، در نیات قلب خود ، اعتماد  
راستینی به این که ما سازندگان چنین  
تمدن و فرهنگی بوده ایم نداریم .

از سوی دیگر ، حتی اگر به ضرب  
رادنمایی های بسیار و با اشاره به گفتار  
معدودی از غربیان - که شیفته فرهنگ و  
تمدن ما بوده اند - به يك نوع قبول  
مکروه تن بدھیم ، ناگزیر خواهیم  
گفت : چه تأثیر میکند که ما گذشته ای  
داشته باشیم یا نداشته باشیم ؟ هیچ  
گذشته ای هر قدر نیرومند بوده باشد -  
مایه افتخار نیست . و بس کسب فخر فروشی  
کودکانه خود را نسبت به آنچه روزگاری  
داشته ایم و دیگر حتی اثری نیز از آن  
باقی نمانده است .

بس ما در مورد مسائل فرهنگ و  
تمدن با دو گونه برخورد روبرو  
میشویم : یکی ناباوری و عدم قبول ،  
و دیگری قبول و پوزخند به آن . و این  
هر دو سخت دردناک و زیان بخش است ،  
زیرا که بی اعتمادی نسبت به فرهنگ  
گذشته ، عقده های حقارتی در ما به  
وجود آورده است که بی اعتمادی نسبت  
به آینده در آن لطفه می بندد . و هدف  
و محرک غرب برای تدوین و تألیف  
تاریخ تمدن ها و فرهنگ های بسیار و  
گونگون ، از يك جهت ، همین بوده  
است .

دروغنامه ما  
چگونه  
سی سی پیر

نادر ابراهیمی

این نکته باید مسلم باشد که هیچ آدم عاقلی نباید گذشته‌ها را فقط به این دلیل بشناسد که بتواند یا بخواهد به آن افتخار کند. گذشته، از ابزارهای اساسی کار آینده‌هاست. ما برای جهیدن، برای صعود و تعالی یافتن - دست‌کم - برای نجات از این غرقاب، ناگزیریم به خود تکیه کنیم. ویکی از پایه‌های این تکیه‌گاه درونی، فرهنگ گذشته است. ما تنها به عدد «احساسات برادرانه باستانی» می‌توانیم امروز نیز یگانگی و یکپارچگی خود را در برابر هر نوع هجومی بدست آوریم. و این احساسات، تنها با شناخت واقعی فرهنگ باستانی فراهم می‌آید.

امروز با توجه به چنین تفاوت عظیمی که از لحاظ پیشرفت‌های تکنیکی میان شرق و غرب به وجود آمده است، چاره‌ای نیست جز اینکه فرهنگ عربی غرب را در برابر فرهنگ بیانی شرق قرار بدهیم. این نخستین پیروزی، گشودگی‌های فراوانی به دنبال خواهد آورد، و آنچنان اعتمادی را به مردم ما عرضه خواهد داشت که عطف به آن، برداشتن قدیمی‌های حسی‌تر ممکن گردد. غرب، همیشه از چنین اقدامی بی‌مناک بوده است و به همین دلیل به تحقیر فرهنگ‌های شرقی می‌پرداخته زیرا که این تحقیر، یکی از راه‌های زیرکانه استعمار بوده است.

برای آنکه کسی را - دوستانه - از خانه‌اش بیرون کند منطقی‌ترین راه، ارائه یک سند مالکیت جعلی است. و داشتن رأی موافق قضات عالی دادگاه - بی‌شائبه - در بسیاری موارد، تاریخ نویسان و علما تاریخ غربی نقش قضات عالی همین دادگاه را بازی کرده‌اند و غرب، با سند تمدن و فرهنگ خود و نفي ارزشهای فرهنگی ما، در این‌خانه را کوبیده است.

غرب، همیشه در صدد بوده است که برتری فرهنگی خود را - حتی با تکدی فرهنگ یونان - بر شرق اثبات کند. و در این راه واسطه‌های دانشمندآب هم کم نداشته است.

زمان طولانی درگیری ما با غرب و روشهای تحقیر کننده، غریبان باعث شده است که ما به تدریج باور کنیم که صاحبان فرهنگ و تمدن واقعی نبودیم. اکنون، چه کسی از میان ما، صمیمانه و از ته قلب ایمان دارد که امریکا و اروپا ریزه خواران جوان گسترده تمدن و فرهنگ ما هستند؟ ما - همچنان که گفتیم - اعتماد به نفس تاریخی‌مان را از کف داده‌ایم.

و همین، زمینمان زده است. «یونانیان و بربرها» کنایست هنداردهنده و برانگیزنده اعتماد. امیرمهدی بدیع بر سر آن بوده است که دروغ غریبان را در زمینه فرهنگ و تمدن ایران و شرق - لاف‌افزاریک جنبه - بر ملا کند، قضات مغرض غربی را از کوی قضات فرود آورد و حد تحریف حقایق را نشان دهد.

اوبه ذوالفقار بودن سلاح اساد و مدارک تاریخی اشاره میکند و نشان میدهد که چگونه بیشتر غریبان از یک لبه تبع استناد کرده‌اند و لبه دیگر - که گواه مالکیت - کار نکرده مانده است.

✱

برای ترجمه جلد نخستین این کتاب، طبق معمول، از بدیع شرح حالی خواسته‌اند، و او نوشته است:

«در تقلید از امریکایی‌ها رسم شده که روی کتاب عکس مؤلف، عنب‌جدها و نام هسر... و نمرة حساب بانکی و اسامی شهرهایی را که دیده و کسی را که نخوانده چاپ میکنند. این البته از برای آنها خوبت ولی ما را باین کارها چه کار... آنچه دوست دارم و برای

آن اهمیت و اعتباری قائم است که کم‌وبیش در کتاب‌هایم آورده‌ام. و ما بقی هیچ است... بازیگران سیاست و سینما و سایر حقه‌بازان به قدر کافی با شرح زندگانی خود مردم را غافل میکنند و بس است...»

اما علی‌رغم این تأکید، در مقدمه ترجمه او آورده‌اند که:

«بدیع الحکما پدرا میرمهیدی بدیع از اهالی همدان از اخیار بود و هر کسی او را از دور و یا نزدیک شناخته از او بخوبی یاد کرده است و همان کسی است که چندین سال شاعر بسیار عزیز و تصنیف‌ساز بسیار با شمش و بزرگوارما عارف قزوینی را در خانه خود در همدان بر دیده خود نشاند.

امیرمهدی بدیع در ۲۱ صفر سال ۱۳۳۳ هجری قمری مطابق با ۱۳۹۴ هجری شمسی (هشتم ژانویه ۱۹۱۵ میلادی) در همدان بدنیاً آمده است. وی ۱۴ سال در دانشگاه و ۱۳ سال در مدرسه بوده است. بدیع تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه را تا سال چهارم در همدان طی نموده است (از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴) و از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ تکمیل تحصیلات متوسطه را در پاریس نموده است و پس از تکمیل علم فیزیک و ریاضیات مشغول گردیده و از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ در رم تکمیل زبان و ادبیات پرداخته و از آن پس تا سال ۱۹۴۷ در زوریخ (سوئیس) تکمیل ریاضیات عالی و فلسفه علوم مشغول بوده است. یکی از تألیفات با وزن بدیع در زبان فرانسه «فکر نمود در علوم» عنوان دارد که در سال ۱۹۵۳ در سوئیس چاپ رسیده است. این کتاب که نخستین قسمت تحقیقات مشغول و متصلی است در هفت مجلد به چاپ خواهد رسید.

بدیع درخصوص این کتاب مینویسد که موضوع این کتاب را که «فکر نمود

«علوم» باشد مدرسه عالی فنی زورج  
موسوم به بولی تکنیک در سال ۱۹۴۴  
نظرم سابقه بین دانشجویان و دانشیارها  
طرح نمود و رساله بدیع در ۱۹۴۴ تنها  
برنده این سابقه گردید و از برای سال  
مبور شورای عالی مدرسه جایزه قسمت  
ریاضیات و فیزیک را و عدال مدرسه را  
بنام ایشان تخصیص دادند .

بدیع از ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۲ در مدت  
هشت سال سایر مجلدات این کتاب را  
تهیه نمود که اکنون برای چاپ حاضر  
است و تنها مقدمه آن تاکنون بچاپ  
رسیده است .

از آن پس بدیع سرگرم تهیه کتابهای  
دیگری بوده است به زبان فرانسه که سه  
جلد آنها با عنوان زیر تاکنون بچاپ  
رسیده است :

۱ - «بندار در باره اتساع پذیری  
ایشاهی حقیقت» در دو جلد :  
جلد اول : «معاینه» دنیا از لحاظ  
اشقی .

جلد دوم : «بسوی یک معرفت  
آفانی» .

۲ - «زردشت ، آئین و گفتار» بریان  
فرانسه که در فوق بدان اشاره ای رفته  
است .

۳ - «یونانیان و بربرها» که  
اکنون ترجمه فارسی آن تقدیم بیستگاه  
دوستانران دانش و ادب میگردد .

بدیع می نویسد که در این عنوان  
آخر مشغول تألیف کنی بوده که  
برودی باید بچاپ برسد و از آنجمله  
است کتابی بعنوان «شوش بر ضد آن»  
و کتاب مهم دیگری بعنوان «سکونهای  
علم» که بقول خود مؤلف «درین بیست  
سال اخیر مشکلات دیگران و خود را در  
آن جمع آوری» نموده است و «خوب  
میرساند که تا چه حد هنوز در اول  
دلفریه» .

بدیع در مدرسه عالی بولی تکنیک

زورج شاگرد پروفور تردول شیمی دان  
معروف بوده است و میگوید «روزی  
در لابر اتوار شیمی روی میز کارم اشعار  
شکسیر را دید . ترشرونی کرد و گفتم  
من نمیخواهم این نوع کتابها را در اینجا  
ببینم . باید از شیمی و یا شکسیر یکی  
را اختیار کرد» . بدیع در جواب گفته  
است «برای اختیار باید اول این هر دو  
را بشناسم پس از شناختن اختیار خواهد  
کرد» . بدیع درین باب می نویسد که  
بدیهی است که جواب من برای او در  
حکیم گساختی بود و عثمانی شد که چرا  
چنین جوابی داده ام ولی امروز پس از  
مرور شهود و سنوات دستگیرم شد که  
اصلاً نباید یکی را اختیار کرد بلکه  
هر دو لازم است و امروز آخرین کتاب  
ریاضی را و آخرین ترجمه لاتوقه را  
یا یک لبت میخوانم . یکی نان است و  
دیگری لبت . آن هم نمیدانم کدام  
نان است و کدام لبت .»

\*

هدف بدیع از نوشتن کتاب «یونانیان  
و بربرها» رد نظرات و خصایصهای  
نادرست و کینه توزانه غرب است در زمینه  
تمدن و فرهنگ ایران قدیم (و تاحدودی  
شرق) و مقایسه آن با تمدن یونان باستان .  
و بیرون کشیدن اشتباهات تاریخی و  
آشکار کردن آنها در همین مورد .  
روش بدیع «استفاده از سلاح غیر  
است علیه غیر . او برای اثبات نظراتش  
مستقیماً از منابع یونان و غرب استفاده  
میکند و گوشه های پنهان مانده اسناد  
و مدارکی را نشان میدهد که عالمها و  
عالمه - و ما از روی حیالت - پنهان  
نگه داشته شده است .

«از مبالغه ای که آنتیان به خرج  
داده و تا آنجا که توانسته اند بیروزی  
خود را بر ایرانیان ، بزرگشان داده اند ،  
اشتباهی پیدا شده که با گذشت اعصار

بیوسه بزرگتر شده است . جنگهای  
ماراتون و سالامیس و پلاتنیا و موکاله  
در زمان حاضر صحنه های اصلی یک  
نمایشنامه غم انگیز را نشان میدهند که  
در آن ، اندیشه سقراط و ذوق و هنر  
فیداس بر نیروی توحش پیروز گشته  
و در نتیجه آن جهان بشریت برای همیشه  
به دیواره منقسم شده است ، که یک  
پاره آن یونان است و پاره دیگر بربرها» .  
مؤلف ، چنین آغاز میکند و آنگاه  
به جستجوی معنای صحیح «بربرها»  
میردازد و نشان میدهد که کلمه «بربر»  
در ابتدا مفهوم «مظهر توحش» را نداشته ،  
بلکه معنای بسیار ساده «بیگانه» و  
«غیر خودی» را دارا بوده است .  
(شاید این کلمه نظیر «ایران» در زبان  
پارسی باشد) .

بعدها - و به تدریج - برای کلمه  
«بربر» مفهوم دروغین «وحشی» را  
ساختند تا ایرانیان را ملتی فاقد فرهنگ  
و شعور فرهنگی نشانانند و بیروزی  
یونانیان در جنگهای ایران و یونان را  
بیروزی عقل و آزادی بر حیالت و  
استبداد و سب گسترش تمدن قدیم یونان  
بدانند .

مخبرین این تقلب تاریخی ، غالباً  
مورخین غربی هستند : کسانی که چشم  
برهم نهاده اند تا واقعت را ببینند و  
آنگونه که خواهش باطن ایشان طلب  
میکند بنویسند : مشرق را سرزمین  
وحشیان بدانند تا سبی برای جمع  
جنایاتی که نسبت به مشرق انجام داده اند  
یافته باشند و برای هجوم استعماری شان  
دلیلی آراسته . بدیع نمونه بی دهد : در  
کتاب «ایران» نوشته آسکولوس -  
بردی که خود در ماراتون جنگیده بود -  
«سربازان خستیارها نیر اندازان بیروزمند  
و سواران هول انگیزی هستند که با تصمیم  
شجاعانه دلپاشان در کارزار مانه و وحشت  
نی شوند.»

اما ، بیست و چند قرن بعد از واقعه بارائون ، «هنری برگن در کتاب «تحقیق درباره هروودن» ایرانیان را «گلهایی از آسیایان» می‌پند که «قامتشان در زیر تازیانه خمیده شده»

### دنیای سرد و خاموش شرق !

نویسنده کتاب «یونانیان و بربرها» به تأسف می‌گوید من دوست ندارم کتاب میدان مشاجرات این و آن باشد لیکن مگر می‌توان از روحانیت عمیق سرود های مذهبی اوستا چیزی گفت ، در صورتی که در نظر تاریخ‌نویسان قرن بیستم ، مارائون نماینده قطعی پیروزی روح معنویت بر ماده محسوب میشود ؟ مگر می‌توان بر پایان یافتن تمدن هخامنشی و آتش گرفتن تخت جمشید تأسفی خورد ، درحالی که مسئول این بدبختی‌ها - یعنی اسکندر مقدونی - را هم امروز یکی از معتبرترین مورخان یونان «ناشر سخاوتمند شکل غالی فرهنگ» معرفی می‌کند ؟ مگر می‌توان ازیمنی که ایران در تکامل فکر فلسفی داشته سخن گفت ، در صورتی که مورخ معبری در فلسفه ، همچون برعیه بسا کمال خونسردی اصلاً منکر روح فلسفی در تمام مشرق زمین می‌شود ؟ درست‌تر آن در کتاب «آلبده علم» می‌گوید : «اولاً تاریخ قدیم شرق مطلقاً افسانه‌یی است ، و ثانیاً در آن دوره نیز که تا حدودی قطعیت پیدا می‌کند ، تاریخ سیاسی شرق تقریباً بی معنی و ناچیز میشود . . . انسانیت کاملاً معنوقد ؛ نه جدایی از طبیعت برمی‌خیزد و نه جنبشی راستین واصل از مردم . در این دنیای یخین چه می‌توان کرد ؟»

درست توجه کنید ! در آنجا که بودا وزرهدشت و مسیح و دیگران به دنیا آمده‌اند ، انسانیت کاملاً معنوقد است . در آنجا که مسیحیت و اسلام و یوسولیم

کامل ، دوازده قرن پیش از یوسولیم جدید ، تولد یافته است ، هیچ جنبش راستین و اصیل وجود نداشته است ، و جهان گاناها و اوپانیانداها ، جهان رامایانا و غزل غزلهای سلیمان ، جهان رومی و حافظ ، دنیای یخین است .

این همه ناعادل بودن دلیل می‌خواهد ، دلیلی که بدون تردید در تمایلات استعمارگرانه غربیان رخ نشان می‌دهد . ما می‌بایست وحشیان بی فرهنگ نامتمدنی باشیم تا پرستاران تمدن و با فرهنگ و نیک‌سیرت غرب پرستاری‌مان را برعهده بگیرند و فداکارانه ما را به راه راست هدایت‌کند و اصول زندگی را به ما بیاموزند .

بدیع نمی‌خواهد از جهان یخین به چنین نتیجه‌ای برسد اما چه کسی در میان ما هست که این کتاب را بخواند و بلافاصله بر این هدف آگاهی نیابد ؟ نباید فراموش کرد که در مقابل گروه بزرگ مورخین بدلیتی مانند رنان ، مردانی همچون ویل دورانت نیز وجود دارند که گنگاه جدایی از مقاصد سودجویانه غرب به راه خود می‌روند . ویل دورانت معتقد است که تمام عناصر تمدن - بدون استثناء از مشرق ظهور کرده است

«نخستین عنصر تمدن ، گلر است - کسکاری ، صنعتکاری ، حمل و نقل ، داد و ستد و میهنی - که قدیم‌ترین نوع آن مربوط به مصر است . دومین عنصر تمدن ، دولت است ، اجتماع روستایی در هند و حکومت شهری در سومر و آشور پیدا شد . داریوش با ارتش و دستگاه چاباری خود یکی از منظم‌ترین شاهنشاهی‌های جهان را به‌پا آورد .

سومین عنصر تمدن اخلاق است ، ادب از دینارهای قدیم مصر و چین النهرین و ایران آمد و حتی امروز هم شرق دور

می‌تواند آداب بزرگی را به غرب تقد و بی شکیب بیاموزد .

چهارمین عنصر تمدن دین است ؛ پنجمین علم ؛ ششمین فلسفه ؛ و سرانجام ، ادبیات و هنر . و تمامی این عناصر از شرق بیرون آمده است .» (نقل به اختصار از تاریخ تمدن اثر ویل دورانت) \*

بدیع مصمم است که قدم به قدم با تاریخ‌نویسان راه بناید و انتباهاتشان را متذکر شود و به گنگنه خودش «دستپايشان را بازکند» و کینه‌ورزی هایشان را آشکار .

نخست به کار کسانی میردازد که معتقدند : «نظرات انگیزترین چیزی که یونان در برابر خود داشت بربرها بودند» و در رأس این گروه یوسوه جای دارد - نویسنده «گفتاری در تاریخ عمومی» - یوسوه خود از ایلید هومر و آثار هردوت ، افلاطون ، کسوفون ، دیودوروس ، و پلوتارک مایه گرفته است ، اما نه صادقانه و درستکارانه . یوسوه مفاهیم را قلب کرده است و با آن جزئی را مد نظر قرار داده که به سود او و عقایدش بوده است . یوسوه نخواسته که ایلید را درست بفهمد . در زمینه آن که کدام يك از طرفین نا انسان‌تر بوده‌اند ، بدیع بار دیگر ایلید را ورق می‌زند و به دقت نشان میدهد که توحش ، از آن آخیلوس (ارویائی) و انسانیت متعلق به هکتور (آسیائی) است . و از این گذشته اثبات میکند که ایلید ، سرودی در مدح یونانیان علیه بربرها نیست ، ایلید سرود خشم آخیلوس است به خاطر يك زن . آنگاه به مسأله نصرت یونانیان از بربرها می‌پردازد و می‌گوید که این نیز درست نیست ، و سه مدرک ارائه می‌دهد : «مدرک اول ، گواهی کسوفون است - که چون مردور ایرانیان بوده به خوبی

آن را می‌شاخه است. گواه دوم ، افلاطون ، شایسته‌ترین نماینده یونان کهن است که برخی گمان دارند از یروان مکتب زردشت بوده است. گواه سوم ، اسکندر است ، اسکندر ، مجسم‌کننده روح جنگاوری و شجاعت یونانیان ، این سه تن ، ایران و ایرانیان را مستقیم یا غیر مستقیم ، خواسته یا ناخواسته ، ستوده‌اند - تا آنجا که بقول موتسکیو، اسکندر «ایرانی‌شدن» را پذیرفت .

بدیع عقاید کسوفون را از کتاب «کوروشنامه» وی که مهم‌ترین کتاب اوست ، بیرون می‌کشد و نشان می‌دهد که ایرانی زمان هخامنشیان ، ادب و تمدنی هم‌پای تمدن کنونی غرب داشته است مبنای مبناسد اخلاقی غرب امروز. پس به تجزیه و تحلیل نظرات افلاطون می‌پردازد و به روشی اثبات می‌کند که «همچون ایرانیان بودن» آرزو و رؤیای یونانیان بوده است . آنگاه سخن از اسکندر می‌رود و دیگر سردارانی که بر ایران هجوم آوردند .

عکس ضربه های خطرناکی به قدرت هخامنشیان وارد آوردند :

تیمستوکلی آتنی در سالین (سال ۴۸۰ ق م .)

یاواسانیس اسپارتی در بلاخیا (سال ۴۷۹)

اسکندر مقدونی در گوگمل (سه سال ۳۳۱)

دو نفر اول به گفته بزرگترین مورخ یونان «برجسته‌ترین مردان زمان خود بودند» و نفر سوم کسی است که در حق او گفته‌اند: پس از وی هیچ چیز ماند پیش از او نماند .

نخستین از این سه نفر ، ده سال پس از پیروزی بر ایرانیان به جسم «ایران پرستی» محکوم شد و به دربار ارتشبر پناه برد .

دومین ، یعنی پائوسانیس ، حتی به انتظار حکم تبعید خویش نشست و جاذبهٔ تمدن هخامنشیان شکست خوردند او را به سوی خود کشید .

و اما اسکندر کبیر ! این را دیگر همه ما می‌دانیم . «وی پس از پیروزی ، از تمام اندیشه های قبلی که دستاویزی برای پیروزی بودند دست شست و اخلاق ایرانیان را پذیرفت .» (موتسکیو) اینجاست که بدیع نخستین نتیجه را به دست می‌آورد : این چگونه توحشی است که تا این حد سرشار از جاذبه بوده است ؟

اگر ما مفهوم آزادی و تمدن را درک نمی‌کرده‌ایم ، چگونه ویل دورانت می‌تواند این واقعت را نقل کند که «یکی از ارکان سیاست و حکومت کوروش آن بود که برای ملل و اقوام محلی که اجرای امپراطوری ایران را تشکیل می‌دادند ، به آزادی عقیدهٔ دینی و عبادت معتقد بود»

و اگر ما علی با فرهنگ نوده‌ایم ، چگونه کسوفون می‌تواند دربارهٔ تعلیم و تربیت فرزندان ایرانی بنویسد : «در دیستان ، کودکان دادگسری را می‌آموزند . . . و نیز به کودکان اعتدال و قناری را می‌آموزند . . . و در ایران به مصالح عمومی بسیار زودتر از زمانی توجه می‌شود که ملت‌های دیگر بدان توجه می‌کنند . . . و از این سخن‌ها ، بسار . . .



بدیع ، از این پس ، به مسألهٔ اسکندر می‌پردازد و به ارزیابی اعتقالاتی که از وی سرزده است ، فنیالی راکه به اسکندر نسبت می‌دهند تشریح می‌کند و حدود فتوحات او را مشخص می‌سازد و بنا دلائل بسار و شواهد آشکار نشان می‌دهد که اسکندر نه یک انسان برتر بوده است

و نه فاتح آسیا ، نه فضیلتی داشته است و نه پایه‌گذار و مروج تمدن بوده است. مؤلف به شرح جنایات و مفساد اخلاقی اسکندر می‌پردازد و یک‌یک را بر می‌شمرد. و نیز از پدرش، فیلیپ به همین گونه یاد می‌کند .

«اسکندر بر سرخوآن ، با دستهای خویش ، دوست و همباند ارش کلاتیوس را کشت . و این نه آخرین جنایت او بود و نه نخستین.»

برخی خواسته‌اند گناهان اسکندر را اینگونه توجیه‌کنند که چون وی «سلطان آسیا» شد ، خلق و خوی مردم آسیا را یافت و توحش او نتیجهٔ زیستن در سرزمین وحشیان بود . لکن بدیع توضیح می‌دهد که «آسیا اسکندر را از راه به در نبرد» بلکه او خود سراپا غرور و شهوت بود.

بدیع به این شوخی تاریخی که «اسکندر آسیا را فتح کرد» توجه می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه این شوخی به تدریج قیافهٔ یک واقعت را به خود گرفته است . و باز به افسانهٔ دیگری که می‌گوید «اسکندر ناشر تمدن در آسیا بود» نظر می‌افکند و این دروغ تاریخی را از ریشه بر می‌اندازد . البته این نکته‌ای نیست که تنها بدیع به آن پی برده باشد ؛ ویل دورانت می‌گوید «تغییراتی که فتوحات اسکندر در آسیا به وجود آورد به مراتب کمتر از تغییراتی بود که تمدن و رسوم آسیایی‌ها در او ایجاد کرد . ارستوبه و گفته بود که با یونانیان چون آزادگان

و نا بربرها چون بردگان رفتار کند . ولی اسکندر درین جوامع اشرافی ایران چنان درجه‌ای از ادب و فرهنگ و اصالت کردار مشاهده کرد که کمتر در جوامع پسر آخوب دموکراسی یونان به چشم می‌خورد . اسکندر با اعجاب و تحسین به طرز تشکیلاتی که شاهان بزرگ هخامنشی در کشور دانه و آن را اداره

# فرهنگ

## در چشم انداز

### اهل هوا



### از: سیروس پرهام

تأثیر فرهنگ و فولکلور مردم ایران در کارهای دکتر علانحسین سعیدی غیبی است و دامنه‌دار. این مقاله می‌تواند مقدمه‌یی باشد و با فصلی از بررسی همه‌جانبه طرز تلقی و برداشت دکتر سعیدی از پدیده‌های فرهنگی این سرزمین و نقش مقدرکننده این پدیده‌ها در نوشته‌هایش.

وقتی سخن از فرهنگ یک قوم و یک ملت می‌رود کدام عوامل

دیگر گوئی و تحول در جامعه خود به ساخت واقعی تاریخ و فرهنگ خویش نیازمندیم. شناخت تاریخ و فرهنگ، جرئت تاریخی ما را به ما باز میگرداند. و ما تنها همین جرئت را می‌خواهیم. «یونانیان و بربرها» کتابی است که غالب دروغ‌نامه‌های شبه تاریخ را که درباره ایران و فرهنگ کهنسال ایران در آنها مظلومی است زیرورو می‌کند و بسیاری از دروغ‌های تاریخی را آشکار. و به این ترتیب، ذره‌ای از آن تکیه‌گاه درونی را که ما به مدد آن می‌توانیم در برابر غرب و اندیشه‌های غربی ایستادگی کنیم، می‌سازد و خرده‌ای از آن اعتماد به نفس ارزنده را به ما باز می‌گرداند. که غریبان، در طول صدها سال، کوشیده‌اند تا از سانسش بربند.



پروژه‌های پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

می‌کردند می‌نگریست و نمی‌دانست چگونه مقدونی‌های خشن و بدوی می‌تواند به جای آن حکمرانان بنشینند...»  
غرب می‌خواهد - به هر ترتیب - مدعی بدل تمدن باشد. یونان را از آن خود می‌نامد تا اثبات کند که خود بخشنده تمدن بوده است، و چون برای تکیه آگاهی می‌باید که یونان نیز از آسیا مایه گرفته است به تحریف تاریخ می‌پردازد و حکایتی می‌سازد سوی تاریخ.

حقیقت اینست که در برابر آنچه ما به غرب داده‌ایم غرب به ما هیچ چیز نداده است. تفاوتی است میان آن کس که کتاب عیدیه می‌کند و آن کس که نفس «کتابت» را. ما نوشتن را به غرب آموختیم نه قبول نوشته‌ها را. هدیه ما به آنها اصل کارخانه بود و هدیه ایشان به ما - همراه با بسیاری رذالت - محصول کارخانه. ما طب را به غرب بردیم و آنها دارو را به شرق آوردند. و هنوز نیز چنین است. «یونان در واقع همچون وارثی است که ذخایر سه هزارساله علم و هنر را که با غنایم جنگی و بازرگانی از خاور زمین به آن سرزمین رسیده به ناحق تصاحب کرده است...»  
با مطالعه مطالب تاریخی مربوط به خاور میانه و احترام گذاشتن به آن، در حقیقت وامی را که نسبت به مؤسسان واقعی تمدن اروپا و آمریکا داریم ادا کرده‌ایم. (ویل دورانت - تاریخ تمدن).

معرفی کتاب «یونانیان و بربرها» در این مختصر نمی‌گنجد - و نقد آن، به طریق اولی، به گمان من این، از جمله کتابهایی است که در خانه‌های ایرانی دوستدار تاریخ و دوستدار حقایق تاریخی باید یافت شود، و در هر مدرسه به گونه‌ای تدریس. و همچنان که در آغاز گفتیم، با ملل آسیا و افریقا برای ایجاد